

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

نتیجه اباحت سابق این شد که ردع سیره از شارع همین که ظهور منعقد شده باشد، اصل ظهور منعقد شده باشد در کلام شارع و صرف وجود رادع بدون اینکه احتیاج به تعدد یا تأکید داشته باشد این برای ردع از سیره معاصر با خود معصوم سلام الله علیهم کفایت می‌کند مگر در جایی که استثناء زدیم که بینیم علیرغم وجود این دلیلی که رادع است به حسب ظاهر متشرعه زمان شارع دست از سیره شان برداشتند، که در اینجا گفتیم که این عدم رفع ید آنها از سیره شان کاشف از این است که در این دلیل مناقشه‌ای وجود داشت است که آنها مطلع شدند و ما مطلع نیستیم. این نسبت به سیره معاصره.

و اما نسبت به سیره مستحدثه دیگر بدون این استثناء می‌گوییم رادع است، چراکه چنین حرفی را اینجا نمی‌توانیم بزنیم، فرض این است که اینها نبوده اند آن موقع و حالا مستحدث هستند. آن عبارت شارع هم دارد این را ردع می‌کند فلذا است اگر این روایت مبارکه‌ای که فرموده است «الأشیاء کلها علی ذلک حتی تستبین أو تقوم به البینه» این را دلالتش را قبول کنیم و سندش را قبول کنیم می‌گوییم این رادع از اعتماد بر اسناد رسمی است چون اسناد رسمی در جایی که علم برای ما نیاورد این نه یستبین بر آن صادق و نه تقوم به البینه است، دو شاهد عادل نیست. پس بنابراین این سیره مستحدثه که اعتماد به امثال سند مالکیت، سند ازدواج و امثال ذلک، برای سنّ، خب کسی می‌خواهد ببیند بالغ شده است یا نه می‌گوید در شناسنامه من این را نوشته است، شناسنامه نمی‌تواند دلیل باشد چراکه ممکن است ... مخصوصاً قبلاً کم می‌گرفتند و زیاد می‌گرفتند روی دواعی مختلف، یا ... مگر یک جاهایی که برای انسان یقین بیاورد، اگر علم و اطمینان بیاورد آن لا بأس. شاید الان شناسنامه، الان نمی‌دانم حالا باز ما خیلی در این زد و بندها و اینها نیستیم و خبر نداریم که مثلاً حتماً اینطور است که وقتی این بچه متولد می‌شود در زایشگاه یا ... عیناً آنجا چه می‌کنند و می‌برند آنجا و غیر از این نمی‌شود؟! اگر واقعاً به گونه‌ای بشود که اطمینان و یقین بیاورد خیلی خب.

س: الان هم می‌شود دور زد.

ج: می‌شود دور زد؟ خیلی خب.

البته دور زدن‌های نادر و به این شکل، جلوی قطع صد درصد را می‌گیرد اما جلوی اطمینان را ممکن است نگیرد، اطمینان ممکن است حاصل شود اما بالاخره اینها این اسناد اینجینی که الان سیره متعارف بین مردم این است که به اینها اعتماد می‌کنند در حدّ اینها اما ما اینجین رادع‌هایی در شرع داریم.

س: ...

ج: اطلاق دارد، «الاشیاء کلّها» اطلاق و عموم دارد دیگر، همه اشیاء. یکی از اشیاء چیست؟ این است که این ملک این آدم است ... درست؟ خب می‌گویند سند رسمی اش می‌گوید که ملکش است. می‌گوید سنّش انقدر است بالغ شده است یا بالغ نشده است؟ می‌گوید خب شناسنامه من این است بالغ شده ام یا بالغ نشده ام، هر دو اثر دارد، بالغ شدن یا بالغ نشدن. این روایت می‌گوید «الأشیاء کلّها علی ذلک حتّی تستبین تقوم به البینه» فلذا بزرگان علماء خیلی از آنها منهم مرحوم امام قدّس سرّه اینها خبر عادل را هم حجتّ نمی‌دانند در باب موضوعات، می‌گویند عادل که بینه نیست، باید دو عادل باشد.

س: حتّی اطمینان هم فایده‌ای ندارد؟

ج: اطمینان چرا، اطمینان خودش دلیل مستقل دارد، آن داخل یستبینهش می‌کنند یا ملحق می‌کنند.

س: وقتی سیره‌ای به گونه‌ای شد که اینها از اسناد رسمی و اینها اطمینان پیدا می‌کنند عامّه مردم.

ج: نه، آنهایی که اطمینان پیدا می‌کنند به اطمینانش عمل می‌کنند، اطمینان شخصی، حرف بر سر این است که کسی اطمینان پیدا نکرده است، می‌گوید من نمی‌دانم، این اسناد خیلی وقت‌ها اینگونه است پولی داده است و جایی را ثبت و به نام خودش بوده یا ... اینها خیلی زیاد است. گفتم آقای عزیزاده خدا رحمتش کند که از حقوقدانان شورای نگهبان بود ایشان چندین سال رئیس ثبت بود. او وقتی ما اشکال شرعی می‌کردیم که اینها ندارد، او هم تصدیق می‌کرد که می‌گفت من خبر دارم که چطور است، می‌گفت من رئیس ثبت بودم و می‌دانم که آنجا چه خبر است. اینها اطمینان و علم نمی‌آورد چون همینطور گاهی با پول و ... مخصوصاً در زمان طاغوت و حتّی بعدش هم هستند کسانی که با پول گرفتن و رشوه گرفتن و اینها کم و زیادش می‌کنند.

پس این برای ما روشن شد که پس بنابراین نفس وجود رادع، صرف وجود رادع یکفیه للرادعیه در سیر مستحدثه، و امّا سیر المعاصره با یک قید، قیدش این است که معاصرین متشرّعه اینطور نباشد که بر خلاف رادع عمل کرده باشند.

س: ...

ج: نه، مناقشه در ظهور نیست، فرض کنید ظهوری می‌آید اما معلوم می‌شود که یک قرینه منفصله‌ای بوده است.

س: ...

ج: نه قرينه منفصله که معادم ظهور نیست.

س: ...

ج: «الشّیء لا ینقلب اّما وقع علیه» شما وقتی که به خاص بر خوردی، «أحلّ الله البیع» مثلاً در کتاب خدای متعال «أحلّ الله البیع» گفته شده است، اگر بعداً حضرت رضا سلام الله علیه مثلاً فرمود که فلان بیع باطل است که خب این ظهور أحلّ الله البیع در عموم و اطلاق را که از بین نمی برد، آن ظهور در سر جای خودش است منتهی حجّت نیست در ما قام علیه المخصّص بر مقید، این کشف می کند که از ابتدا مراد جدی نبوده است اما ظاهرش این است. در عام و خاص همینطور می گوئیم دیگر، فقط بعضی مثل شیخ اعظم قدس السره ایشان در مطلق - نه در عموم - می فرماید مطلق انعقاد اطلاق متوقف است بر اینکه منفصلاً هم مقید نباشد، که این دعوی بین آقای آخوند و مرحوم شیخ است که آنها می گویند وقتی که مقید منفصل بود ظهور در اطلاق درست می شود، آن می آید کاشف می شود که بله از این ظهور مراد جدی اش نیست بخشی از آن نه اینکه ظهور ندارد.

س: ... شما می خواهید بگوئید این اصلاً اگر سیره معاصرین به آن عمل نکردند، متشرّعه به آن عمل نکردند

لا یکفی للردع، نه اینکه بگوئید حجّت نیست ...

ج: نه، لا یکفی ... چون حجّت نیست.

س: اگر از حجّت افتاد که دیگر سالبه به انتفاء موضوع است نه اینکه رادعیت ...

ج: نه، رادع نیست چون حجّت نیست، اینطور می گفتیم.

س: مثل اینکه بگوئیم ظهور ندارد.

ج: مثل بله، مثل اشکال ندارد.

س: یعنی اگر ظهور تمام شد و حجّت هم بود یک دلیل هم بود کافی است و لو عمل نکرده باشند.

ج: بله، عین ضرورت به شرط محمول است که ... حرف بر سر این است که تنبیهی است برای آقایان که

آقا، اگر یک روایتی بود رادع در صورت ظاهرش ظهور در ردع دارد اما اگر شما بعد از بررسی دیدید که

متشرّعه در زمان معصوم عمل نکردند اینجا نیا به این روایت عمل کن و بگو ردع کرده است این سیره را، این

ردع کلا ردع است، چرا؟ چون حجّت نیست. پس بنابراین شما می توانید به آن سیره تمسک کنید و طبق آن

سیره فتوا دهید و عمل کنید. این تنبیه در این مسأله.

«حصیلة البحث فی السیرة المعاصرة» این معاصره یعنی معاصره با معصوم دیگر.

«إنَّ صِرْفَ وَجُودِ الرَّادِعِ يَكْفِي لِلرَّدْعِ عَنِ السَّيْرِ الْمَعَاصِرَةِ فِي أَغْلَبِ الْمَوَارِدِ» اغلب در مقابل آن جایی است که به این سیره متشرّعه عمل نکردند، یعنی در اغلب موارد اینطور است. «فإنَّ عَدَمَ كِفَايَةِ رَدْعٍ» منحصر فیما إذا علمنا عدم التزام المتشرّعة بهذا الردع آنذاك (یعنی در زمان معصوم) و مع ذلك كُنَّا عالمين بوصول الردع الى الجميع أو شاكّين في وصوله اليهم». و مع ذلك که می دانیم عمل نکردند ما عالم باشیم، چون دو قید دارد؛ یکی اینکه ما بدانیم عمل نمی کردند طبق این رادع، ۲ عالم باشیم به اینکه این رادع هم به دستشان رسید و عمل نمی کردند و الاّ اگر به دستشان نرسیده و عمل نمی کردند که این مانعی نمی شود از حجّیت این. یا لاقل شک داشته باشیم به اینکه به دستشان رسیده است یا نرسیده است، چون وقتی شک داریم که به دستشان رسیده است یا نرسیده است، احتمال می دهیم علیرغم رسیدن عمل نکردند و این جاها از جاهایی است که این نظر می گوید اصل عدم جاری نمی شود. وقتی احتمال معتنا به می دهیم که به دستشان رسیده است و عمل نکردند می گوید نه.

این از همان جاهایی است که گفتیم شهید صدر و مرحوم حاج آقا رضای همدانی می گویند علیرغم اینکه روایت وجود و متشرّعه عمل نکردند احتمال می دهیم که به دستشان رسیده باشد اینجا جای اصالة عدم القرینه نیست، عقلاء اینجا اصالة عدم القرینه جاری نمی کنند.

س: ...

ج: نه، ببینید جاها فرق می کند. مثلاً بعضی از احکام راجع به وضوء است، راجع به یک چیز از وضوء است که خیلی مورد ابتلاء است نمی شود گفت نرسیده است، و امثال اینها.

احتمال می دهیم واصل شده است. در این موارد که احتمال وصول به همه محتمل است احتمالاً عقلاً و امثال اینها و در عین حال طبق آن عمل نکرده اند، خب در این موارد اصل عدم قرینه جاری نیست چون اصل عدم قرینه یک اصل تعبدی نیست که شارع ما را متعبد کرده باشد. طبق سیره عقلاء است و سیره عقلاء در این موارد یا نیست بر اینکه اعتناء کنند بر عدم قرینه و یا مشکوک است که آیا بر عدم قرینه اعتماد می کنند در اینجا یا نمی کنند بنابراین نمی توانیم به آن روایت عمل کنیم، این برای جایی است که سیره معاصره باشد.

و اما «كفاية صرف وجود الرادع في السيرة المستحدثة»

س: ...

ج: لا يكفي للردع دیگر.

س: خب اینجا که گفتید یکفی.

ج: نه اینجا هم می گوید لا یکفی. یعنی می گوید این رادع نیست پس بنابراین باید به چه عمل کنیم؟ این همان موردی که متشرّعه نکردند اینجا می گوئیم یکفی للردع الاّ این صورت، درست؟ یکفی الاّ این صورت که لا یکفی.

خب، اما در مورد سیر مستحدّته، آن چه؟ مطلقاً یکفی، دیگر الاّ ندارد، استثناء ندارد آنجا. «بعد ما عرفت کفایة صرف وجود الرادع بالنسبة الى السيرة المعاصره (الاّ آن فقط استثناء خاص) لا ببقی مجالاً للشکّ فيها (در آن کفایت) بالنسبة الى السيرة المستحدّثة» چرا؟ «بداهة أن السيرة المستحدّثة ليس شأنها أعظم من المعاصرة من حيث المدخلية في الرادعية» چون سیره مستحدّته که شأنش و مقامش اعظم و بزرگتر از معاصره از حیث دخالت در رادعیّت ندارد که او گفتیم که نه نمی تواند دخالت در رادعیّت کند و جلوی رادع را بگیرد، آن سیره را گفتیم جلوی رادع را نمی تواند بگیرد و رادع کار خودش را انجام می دهد، دیگر سیره مستحدّته که هزار سال بعد به دنیا آمده است این که دیگر نمی تواند جلوی حرف شارع را بگیرد که «و ما ذکرناه أخيراً» آنچه که اخیراً در آن سیره معاصره ذکر کردیم که گفتیم الاّ در فلان جا، این الاّ را هم اینجا نمی توانیم بگوئیم «و ما ذکرناه أخيراً من عدم کفایة صرف وجود الرادع فی بعض الموارد (این) لا یتأتی فی السيرة المستحدّثة» چرا؟ «فإنّ قضیة استمرار المتشرّعة المعاصرين للشارع علی سيرتهم العقلانية علی الرغم من وجود دلیل الردع (این مطلب) سالبه بانتفاء الموضوع حينئذ» چون چنین چیزی اینجا نگفته است، مستحدّث است فرض کنید دیگر. آنچه که آنجا مانع می شد چه بود؟ این بود که این معاصرین بر سیره عقلاء خودشان عمل می کنند و به این روایت اعتناء نکردند. خب این نسبت به سیره مستحدّته سالبه به انتفاء موضوع است، چنین چیزی اصلاً اینجا متصور نیست. «لأنّ المفروض حدوث هذه السيرة العقلانية متأخّرة عن عصر التشريع و عن المتشرّعة الذين كانوا يعيشون آنذاك.» هم از زمان عصر تشريع متأخّر است و هم از متشرّعه و مسلمانان و متدینین آن زمان متأخّر است، بنابراین دیگر معنا ندارد این را بگوئیم در کلام شارع در آن زمان اثر می گذارد، مگر طبق بحث هایی که ...

س: ...

ج: آن سندهایی که آن زمان تنظیم می کردند، آنجا شهادت عدول بوده است، مثل الان بوده است، الان هم هست دیگر. می بردند نزد علماء امضاء می کردند و شهادت می دادند، بیّنه بوده است. منتهی یک بحثی آنجا بوده است که آیا شهادت مکتوبه مثل شهادت شفاهی و ملفوظه می ماند یا نه، این بحث ها را هم دارد. خب آنجا می گویند «أو تقوم به البيّنه اطلاق دارد، هم شهادت ملفوظ را می گیرد هم مکتوب را می گیرد، کما اینکه قرآن

شریف راجع به قرض فرموده است که دو شاهد بگیرید که بنویسند که اگر یکی فراموش کرد دیگری مثلاً ... به این قرائن و شواهد مثلاً بگوییم هر دو را شامل می‌شود.

س: ...

ج: نه، آن سند مکتوبه عرض کردم مصداق بیّنه بوده است، اما شما اگر پیدا کنید که آن زمان به چنین سندهایی عمل می‌کردند که مصداق بیّنه نبوده است.

س: ...

ج: آن که سند نیست، آن قطع آور است، حضرت نامه را می‌دادند به دست چه کسی؟ یک آدم معتمدی، و می‌گفتند برو بده به وکیل من. این هم یقین پیدا می‌کند و هم لااقلش این است که ... ببینید آنجا به خاطر قرائن و شواهد. مثلاً اینکه الان برای ما در تلویزیون یک نفر می‌آید خبر می‌خواند، آدم معمولاً اطمینان پیدا می‌کند چرا؟ چون اگر الان بخواهد دروغ بگوید که آقای فلان مثلاً فلان طور شد خب بعد می‌آید تکذیب می‌کند و آبرویش می‌رود اینجا به خاطر این قرائن و شواهد آدم می‌فهمد که این دروغ نمی‌گوید و لو اینکه آن آدم را ثقه نمی‌داند یا نزد او مجهول الحال است اما گاهی یک شواهد و قرائنی است که آدم به واسطه آن یقین پیدا می‌کند. فلذا است که ما بارها عرض کردیم که مرحوم سید مرتضی که می‌گویند به خبر واحد عمل نمی‌کرده با اینکه به همین خبرها دارد عمل می‌کند. از آسمان که نمی‌آورد این فتوایی که ایشان می‌دهد، ایشان به خاطر این بوده است که می‌گفت ما علم پیدا می‌کنیم، شما بیخود می‌گویید آنها علم دارند، چون قریب الاصل بودند و خیلی برایشان ... اینها علم می‌آوردند. می‌گفتند ما به علم عمل می‌کنیم به خبر واحد عمل نمی‌کنیم. الان هم ما خیلی وقت‌ها به خدمت شما عرض شود که در ظاهر خبر واحد است اما در خیلی جاها علم می‌آورد. بارها و بارها مثال زدیم عرض کردم شما در خانه نشسته اید در می‌زنند، حتی فرزندان می‌رود در و می‌آید می‌گوید عمو بود گفت فلان، یقین پیدا می‌کنید. بگوییم نه آقا این خبر واحد است! انسان با قرائن و شواهد می‌فهمد که این بچه الان دروغ نمی‌خواهد بگوید بعد هم حرفی هم که زده است می‌بینند و یقین پیدا می‌کنند. اینکه ابن ادریس و سید مرتضی و ... می‌گفتند ما به خبر واحد عمل نمی‌کنیم، لابد برای این جهت بوده است که برای آنها علم پیدا می‌شده.

س: ...

ج: بی‌موالاتی. ایشان می‌فرمایند که در بحث معاطات ایشان فرموده است که بله این سیره است و این سیره متدینین و ورعین و ... بی‌موالاتی است ایشان این شبهه را دارند. اما جواب این است که خیر اینطور نیست، همانجا ... بله اگر یک جایی ما ندانیم مثل اینکه الان سیره بسیاری از متدینین حلق اللحیه است، خب این برای

چیست؟ با اینکه ما می‌دانیم که اینها به خاطر عدم موالات است، اما در معاطات اینطور نیست، آنجا ادعا این است که ما متدینین و متورعین و کسانی که اهتمام به تطبیق اعمالشان با شرع دارند می‌بینیم باز معاطات انجام می‌دهند در هر عصر و زمانی. شیخ اعظم قدس سره حالا اینجا فرموده است که اینطور. بعضی از جهات ... به فقیه ممکن است در احراز موضوعش دخالت داشته باشد. مثلاً شیخ اعظم رضوان الله علیه در یک محیطی بوده است و پرورش پیدا کرده است و اینطور بوده است که مثلاً دست زدن را ایشان می‌فرماند که از انحاء مسلم لهو است و خیلی نزد ایشان فلان است، تسفیق. خب این یک زمانی بوده است که اینطور بوده است، از نظر موضوع ممکن است آدم در یک محیطی زندگی کند و چه بکند که از نظر موضوع شناسی به نظر شریفش اینطور بیاید اما خب فقیه دیگر که در جاهای دیگر بوده است فلان می‌بیند که نه اینطور نیست که حالا این در آن حد باشد یا فلان باشد و این چیزها. اینها دیگر در موضوع به این شکل این خصوصیات مختلف می‌شود. شیخ اعظم خب در خیلی متدینین آنطوری و فلان زندگی کرده اند و ...

بعضی از اقوام سببی ما که بازاری هستند و ... اینها نقل می‌کردند که آقای خوانساری که می‌آمد از ما جنس بخرد (مرحوم آقای خوانساری وقتی قم بودند) مثلاً می‌گفت که -حالا من عین عباراتش یادم نیست که - می‌گفت تو بگو فلان و من می‌گویم فلان. ولی خب حالا این با عده‌ای از اینها مثلاً زندگی کرده باشد!

«الفصل الخامس: الأدلة النافية لحجية السيرة. تمهید: قد تبين مما مرّ في الأبحاث السابقة أنّ السيرة العقلانية عند القائلين بحجيتها إنّما تُعتبر لكونها ممّا يجوز الاعتماد عليه في مقام الأمتثال عقلاً، أو لكونها ممضاة شرعاً. كلّ ذلك شريطة عدم الردع عنها أو عدم الإحراز على الأقلّ.»

ما چند مطلب قبلاً داشتیم و این را از باب تمهید برای اباحت جدیدی که می‌خواهد مطرح کند. بحث جدیدی که می‌خواهیم مطرح کنیم این است که یک ادله‌ای ما داریم که کلاً می‌خواهد بگوید سیره حجّت نیست، در مقابل آن حرف‌های قبلاً که گفتیم سیره حجّت است یک ادله‌ای وجود دارد که به طور کلی می‌خواهد بگوید سیره حجّت نیست. حالا این کلی که می‌گوییم نسبی است و ممکن است انقدر کلی هم بعضی جاهایش نباشد. ولی بالاخره به طور یا کلی یا به طور چیز می‌گوید حجّت نیست.

س: ... حجّت اصل سیره؟

ج: اصل سیره. می‌گوید سیره به درد نمی‌خورد اصلاً، لا معاصره و لا مستحدثه.

حالا تمهیداً آن، می‌فرمایند که ما قبلاً گفتیم که سیره عقلانیه کسانی که قائل به حجّیتش هستند یکی از این

سه حرف را دارند:

یا می‌گویند که سیره عقلائیه اگر شارع ازش ردع نکند از این می‌فهمیم که قبولش دارد، حجت است و پیش ما پذیرفته است. یا از این راه می‌گویند. بله خود سیره عقلاء من حیث هی هی صرف نظر از امضاء شارع نمی‌گویند، می‌گویند نه، سیره عقلائی که شارع از آن ردع نکرده باشد معلوم می‌شود که آن را پذیرفته است به بیاناتی که گفتیم که أحسن البیاناتش چه بود؟ این بود که ظاهرش حالش این است. مثل مرجع تقلیدی که یک جایی نشسته است و مردم یک کاری می‌کنند و حرف نمی‌زند می‌گویند آقا بودند و حرف نزدند، مردم اینطور استدلال می‌کنند و می‌گویند آقا بودند و حرف نزدند معلوم می‌شود که اشکال ندارد، شما چه می‌گویید. این یک دوم این بود که گفته بشود نه، وقتی عقلاء در مقام انفصال یک تکلیفی یک مطلبی از مولایشان یک منهج و سیره‌ای دارند، عقل حاکم است به اینکه شما هم در مقابل مولای حقیقی که خدای متعال و ائمه علیهم السلام باشند بعد از مقام ربوبی، شما همین بیش از این وظیفه ندارید از نظر عقلی، همین که طبق آن سیره عمل می‌کنید. فلذا است که در بحث حجیت خبر واحد مرحوم آقای آخوند همین مشی را دارند. می‌گویند عقلاء عالم که احترام برای مولی قائلند، حق برای مولی قائلند بیش از این خودشان را ملزم نمی‌دانند که اگر خبر ثقه‌ای به آنها رسید که مولی این را می‌خواهد و اگر خبر ثقه گفت مولی نمی‌خواهد، همین منهج هم در مقابل خدای متعال است. این هم راه دوم.

راه سوم که دارند آنهایی که می‌گویند، این است که می‌گویند هر وقت یک سیره‌ای عامه بود، همگانی بود، عمیق و راسخ و همگانی بود خود این نشان دهنده صحت آن ما بنی علیه العقلاء است. مثل احکام عقلیه می‌ماند، دیگر در احکام عقلیه بتیّه که ما امضاء شرع را نمی‌خواهیم که، خودش خودکفا است، آدم می‌فهمد مثلاً عدل خوب است، ظلم بد است و قبیح است، این احتیاج دارد به اینکه شارع امضاء بکند؟! اگر یک چیزی هم تمام عقلاء عالم گفتند که این درست است این خودش تضمین کننده صحت آن است، دیگر احتیاجی به امضاء شرع، عدم ردع شرع و امثال ذلک ندارد.

پس بنابراین کسانی که قائلند به اینکه سیره معتبر است؛ اِمّا حرف اوّل را می‌زنند، اِمّا حرف دوم را می‌زنند و اِمّا حرف سوم را می‌زنند.

خب، کسانی که حرف اوّل را می‌زنند یا حرف دوم را می‌زنند، این در چه صورتی است؟ در صورتی که شارع نیامده است ردع کند، اما اگر آمد ردع کرد خب امضاء نکرده است دیگر، ردع کرده است پس راه اوّل وجود ندارد. اگر ردع کرد، راه دوم هم وجود ندارد چون فوقش این است که عقل می‌گوید همین روش عقلائی را تو می‌توانی در مقام امتثال بر گزینی مادامی که خود مولی نگوید اینطور نکن، من قبول ندارم.



خب و حالا این نافین حجیه می‌خواهند همین را بگویند، می‌خواهند بگویند مقتضی درست است برای حجیت از حرف‌های شما اما ما ادله نافیه داریم که شارع این را قبول نکرده است پس حالا که قبول نکرده است امضاء نکرده است یا آن حرف عقلی که شما می‌زنید در مقام نیست.

س: استاد اگر آن سیره‌هایی که شارع قبلاً گفتیم دلیل بر امضاء دارد آنها را ... می‌خواهم بگویم اینجا در این تمهید ظاهراً ما داریم در مورد سیره‌هایی صحبت می‌کنیم که شارع ردعی از آنها نکرده است یعنی نسبت به آنها ساکت است.

ج: آنها می‌گویند ... کجا می‌گویید امضاء کرده است؟ توافق است، حکم جعل کرده است شبیه عقلاء، کجا سیره را امضاء کرده است؟

س: ادله‌ای می‌آوردیم برای احراز امضاء می‌گفتیم حالا یا لفظی یا غیر لفظی، قطعی ظنی ... می‌خواهم بگویم اینها را اصلاً در این تمهید نیاورده است، ...

ج: اینها را که اینجا نباید بیاورد، دارد اشاره به آن حرف‌ها می‌کند حالا می‌خواهد بگوید که این آقایان آمده اند می‌گویند ما رادع داریم بالمره، حالا شما اگر آنجا مثبت لفظی داشتید با این رادع‌ها بای ببینید حسابش چه می‌شود. اگر نداشتی، از ظهور حال و فلان و ایها بخوای استفاده کنی، ظهور حال کجا؟ وقتی خودش گفته است قبول ندارم ظهور حال یعنی چه؟

س: یعنی می‌خواهم بگویم بحث این آقایان نافین فقط در سیره‌هایی است که شارع ساکت است و ما می‌خواهیم از سکوت امضاء یا حجیت به معنای جواز عمل در بیاوریم؟ ...

ج: بله، یا شما یک مثبتات لفظیه برایش درست می‌کنید می‌گویید با اینها سازگار نیست. فوقش تعارضاً تساقطاً و دلیل نداریم.

س: راه سوم را که فرمودید این بحث ما به آن ناظر نیست، که خود عقل ...

ج: اینجا ممکن است کسی بگوید، (حالا من تا آخر نگاه نکردم بینم الان این سومی چه می‌گوید) اینجا ممکن است کسی بگوید که وقتی شارع اگر آمد ردع کرد معلوم می‌شود که این حرف درست نیست، چون آنکه اعقل عقلاء است دارد ردع می‌کند معلوم می‌شود که این را اشتباه کرده است.

«تمهید: قد تبین مما مرّ فی الأبحاث السابقة أنّ السيرة العقلانية عند القائلین بحجيتها إنّما تُعتبر لكونها ممّا يجوز الإعتماد علیه فی مقام الأمتثال عقلاً (که ما از خارج که می‌گفتیم این دومی بود، عقلاً يجوز الإعتماد علیه) أو لكونها (لکون آن سیره عقلانی) ممضاه شرعاً (از نظر شرع مورد امضاء و پذیرش قرار گرفته است که) کلّ ذلک شریطة عدم الردع عنها أو عدم إحراز علی الأقل.» این دو حرف که بگویم در مقام امتثال می‌شود به آن

اکتفاء کرد یا ممضاة شرعاً است این مشروط به عدم ردع از آن سیره است و یا لااقل مشروط به عدم احراز ردع است طبق آن مبنایی که می‌گفت همین عدم احراز کفایت می‌کند.

«کما أنّه قد يُقال» که آن امر سوّم باشد. «کما أنّه قد یقال فی السیرة الراسخه فی الأذهان فی جمیع لأعصار و الأمصار بانه يجوز الاعتماد علیها من باب انتفاء احتمال خطأ الجميع بحساب الاحتمالات» که حساب احتمالات می‌گوید همه عقلاء عالم من الصدر الی الختم در أعصار مختلفه أمصار مختلفه بما فیهم الأدقّاء و ... و الحكماء و النّوابع و... همه اشتباه کردند؟! به حساب احتمالات نمی‌شود. «فیثبت باتّفاقهم کذلک» یعنی اینچنین در جمیع اعصار و أمصار «صحة طریقتهم من دون حاجة الی إحراز إمضائها» پس سه راه شد.

والعمده فی مناقشة حجية السیرة و اعتبارها إمّا دعوی عدم تمامية المقتضى لحجيتها فی نفسها» یا بگوئیم اصلاً اینطور نیست، مقتضی وجود ندارد برای حجّیتش «و إمّا دعوی وجود المانع» از این حجّیه و لو مقتضی وجود دارد، که مانع چیست؟ «و هو ورود الردع عن السیره (از طرف شارع)»

س: ...

ج: نمی‌گوید، می‌گوید طائفه یا بر این است یا بر آن است یا بر آن. می‌گوید بعضی اینطور مسلکشان است بعضی آنطور مسلکشان است و بعضی آن طور.

س: ...

ج: نه نمی‌گوید فقط در مقام امتثال.

س: نه خب در مقام امتنای یا عقلاً ...

ج: او گفته است دیگر.

س: ...

ج: نه چرا، برای لکون آنجاست. «إنّما تعتبر لکونها ممّا يجوز ... أو لکونها» این لکونها عطف به آن لکونها است، یعنی وجه اعتبار یا این است، می‌گوید در این ناحیه فقط حجّیت دارد، یکی دیگر می‌گوید نه، به خاطر اینکه ممضاة است حجّیت دارد که ممضاة که شد هم در مقام امتثال است هم در مقام کشف و استنباط احکام شرعیه است.

«و العمدہ فی مناقشة حجية السیرة و اعتبارها إمّا دعوی عدم تمامية المقتضى لحجيتها» که خواندم ظاهراً «و إمّا دعوی وجود المانع عنها، و هو ورود الردع عنها من الشارع.»

«و دعوی الأولى» که بخواهد بگوید اصلاً مقتضی بر حجّیت ندارد، هیچ دلیلی ندارد، این از ابیات سابقه روشن شد که اینطور نیست. «و دعوی الأولى ظهر حالها ممّا مرّ فی الأبحاث المتقدّمة» که نه اینکه شما بخواهی

بگویی اصلاً مقتضی ندارد این درست نیست. ادله‌ای آنجا اقامه شده است که اینها مقتضی است، ما باید ببینیم مانعی جلوی آنها هست یا نیست. «و الذی نستهدفه هنا دراسة الدعوى الثانية» آنچه که هدف گیری کردیم ما در اینجا بررسی دعوی دوم است که آیا مانعی بر سر راه آن حرف‌هایی که آنجا زدیم وجود دارد یا خیر. «أی ورود الردع» مانع دوم چه بود؟ «أی ورود الردع عن السيرة من قبل الشارع، و المناسب لبحثنا هذا دراسة ما يمكن أن يتدل به لإثبات الردع العام عن جميع السير العقلائية»

خب، حال در بحث اصول و در بحث سیره اینجا ما باید از چه رادع‌هایی بحث کنیم؟ نه رادع‌های مورد موردی، آن کار فقیه است که بله این سیره در مورد این مسأله ویژه در کتاب طهارت یا در کتاب بیع یا در اجاره ... اینجا رادع خاصی وجود دارد یا ندارد؟ این کارهای مورد موردی برای اصول نیست، برای فقیه است که در هر مسأله‌ای بررسی کند. آنچه که اینجا مورد نظرمان است این است که در مقابل آن ادله عامه‌ای که می‌خواست سیره را درست کند آیا یک دلیل عامه هم هست که مانع باشد و بگوید اصلاً سیره حجت نیست؟

پس اینجا ما از چه می‌خواهیم صحبت کنیم؟ از مانع‌های عمومی. حالا یا عمومی واقعاً عمومی خیلی گسترده و یا چیزی که بالنسبه می‌توانیم بگوییم عام است، این را می‌خواهیم بحث کنیم.

می‌فرمایند که: «و المناسب» آنچه که مناسب است با بحث ما در اصول و اینجا بحث از رادع‌های مورد موردی نیست، بحث از رادع‌های عمومی است. «و المناسب لبحثنا هذا دراسة» بررسی کردن «ما يمكن أن يستدل (به آن ما يمكن) لإثبات الردع العام» از جمعی سیر عقلائیه یا از حصّه خاصه از سیر عقلائیه علی الأقل. یعنی باز نبرده است به یک باب، بگوید این نوع مثلاً سیره‌ها اینطور. «كالمعمل بالأمارات الظنيّه (مثلاً)» بگوییم امارات ظنّه که یک نوع است همه امارات ظنّیه بگوییم رادع دارد و نمی‌شود به آن عمل کرد، اینطور بگوییم.

«و أمّا ما يمكن أن يستدل به لإثبات الردع عن سيرة خاصة أو في مورد خاص كالبيع الربوي و ظاهر الكتاب» که یکی را از فقهی مثال زده است و یکی را از اصولی مثال زده است، کالربوي برای فقه است، مورد بیع ربوي بگوییم بله عقلاء عمل به بیع ربوي می‌کنند، سیره شان این است و خیلی‌ها تعجب می‌کنند که شما می‌گویید بیع ربوي درست نیست. می‌گوید چه عیبی دارد که من دو کیلو برنج ... را بدهم و یک کیلو برنج جید بگیرم، این غیر عقلائیه است؟ خب معلوم است این با آن مقابله می‌کند دیگر. یک برنجی که نیم دانه اش زیاد است و پختش هم کذا است و ... دو کیلو از این بدهیم و نیم کیلو یا یک کیلو از آن بگیرد. عقلاء سیره شان این است که این درست است اما شارع فرموده این را ردع کرده است. شارع فرموده است که این ربای معاملی است، این را ردع کرده است. این کار اصول این نیست که اینجا بگوییم، این کار فقیه است که آنجا می‌گوییم بله به حسب ادله‌ای که داریم شارع از این سیره ردع فرموده است.

یا عمل به ظواهر کتاب می‌توانیم بکنیم یا نه؟ خب عقلاء می‌گویند بله دیگر، عمل به این ظاهر کتاب با بقیه چه فرقی می‌کند؟ اما اخباری‌ها عده‌ای از آنها آمده‌اند گفته‌اند که نه، رادع دارد. این برای اصول می‌شود و آن برای فقه می‌شود.

س: ...

ج: نه، آن را می‌گوید نه. چرا؟ ما اینجا اصل کبرای سیره را می‌خواهیم محاسبه کنیم، ما می‌گوییم سیره به نحو کبروی حجّت است الا... یک کسی بیاید بگوید این کبری درست نیست به نحو کبروی، اما خصوص سیره در فلان جای بحث اصولی ردع دارد که حجّیت ظواهر کتاب باشد این دیگر به بحث سیره مربوط نمی‌شود به بحث خود آن حجّیت کتاب مربوط می‌شود کما اینکه سیره عقلاء بر اینکه بیع ربوی درست است این باز مربوط به خصوص آنجا می‌شود که بررسی کند، پس بنابراین سیره‌هایی که در اصول است و در جای خاصّ اصولی است در همان بحث باید بررسی کنند، سیره‌هایی که مربوط می‌شود به فقه فقیه در همان جا. اینجا اباحت کلی و کبروی کلی می‌خواهد بحث بشود. فلذا می‌گوییم سیره می‌تواند حجّت باشد یا خیر؟ می‌گوییم بله. یکی می‌گوید نمی‌تواند حجّت باشد یا مطلقاً یا در یک صنف خاصّی از سیره‌ها، می‌گوید مثلاً سیره‌های مستحدثه نمی‌تواند حجّت باشد، یا می‌گوید سیره‌های بر امارات ظنّیه حجّت نیست به طور کلی.

خب حالا که این تمهید روشن شد حالا ببینیم «وجوه إثبات الردع العام عن السيرة. الوجه الأوّل: الأدلّة الناهية عن العمل بغير العلم» گفته می‌شود آقا ما نسبت به عمل به غیر علم رادع داریم از طرف شارع پس هر کجا سیره عقلاء به عمل به غیر علم است باید بگوییم این را شارع ردع کرده است به طور کبرای کلی، یک ضابطه اصولی: «أيها الفقيه و الاصولی هر کجا دیدی سیره عقلاء بر عمل به غیر علم است بدان شارع آن را ردع کرده است، این به طور کلی. دلیل ما بر این چیست؟ آیات مبارکات ناهیه عن العمل بغير العلم داریم.

می‌فرماید: «إنّ النهی عن اتّباع غیر العلم فی قوله تعالی: «و لا تقفُ ما لیسَ لکَ به علم» یعنی اتّباع نکن، دنبال نکن آنچه که علم به آن نداری. «و نحوه قوله تعالی: «و ما لهم به من علم» ملامت می‌فرماید می‌گوید اینها که انکار می‌کنند بعضی چیزها را علم ندارند «إنّ یتبعون الا الظنّ» اینها فقط اعتبار مظنّه‌ها و گمان‌های خودشان را می‌کنند «و إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» سه جمله این آیه شریفه دلالت می‌کند که دارد ردع می‌کند. یکی «و ما له به من علم» همین، علم ندارند بعد می‌روند این کار را می‌کنند. «إنّ یتبعون الا الظنّ» آن چیزی که ما به الملامه است دارد به اصول ملامتش را می‌کند این است که اینها اعتبار به مظنّه و گمان‌هایشان می‌کنند، این هم باز دلالت می‌کند. ۳- «و إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» این هم ... پس به سه فراز و سه جمله این آیه شریفه دارد ردع می‌فرماید.

س: ...

ج: نه، آن جاهایی که عمل به غیر علم است دیگر.

س: ...

ج: نه نه، فلذا گفتم یا سیره به طور مطلق یا یک صنف خاصی از سیره که اتباع غیر علم باشد. هر سیره‌ای که اتباع غیر علم است دارد ردع می‌کند به طور کلی، یک کبرای کلی. هر سیره‌ای که اتباع غیر علم باشد ردع می‌کند. خب یکی از آنها چیست؟ حالا به حسب ظاهر تا ببینیم ... بعضی جاها اتباع غیر علم نیست، عقلاء سیره دارند و اتباع غیر علم هم نیست، مثلاً عقلاء سیره شان این است که احیاء اراضی با مملک است، حیات مملک است، اینکه عمل به غیر علم نیست، بنایشان بر این است که می‌گویند کسی که زمینی را احیاء کرد مالکش می‌شود. رفت در بیابان هیزم جمع کرد، ریگ جمع کرد، سنگ از کوه کند و آورد، برای خودش می‌شود، حیات است. این یک معنا است. اینکه اتباع غیر علم نیست. اتباع غیر علم این است که برای دریافت یک امری یک طریقی که علمی نیست به آن اتکاء کنی برای فهم آن ذو الطریق، این اتباع غیر علم می‌شود اما اینکه شما می‌آیید بناء عقلائی می‌گذارید بر اینکه هر کس احیاء کرد مالک آن محیاء می‌شود، هر کست حیات کرد مالک آن ما یحتاز می‌شود، خب اینجا این سیره مشمول آیات شریفه نمی‌شود چون اتباع غیر علم نیست، اتباع غیر علم کجاست؟ اتباع غیر علم آن جایی است که به مظنه و به گمان می‌خواهد یک واقعیتی را کشف کند، این می‌شود اتباع غیر علم، چون از کجا می‌داند که اینطور است؟! این می‌شود اتباع غیر علم.

می‌فرماید که: «ردع. ان النهی عن اتباع غیر العلم فی قوله تعالی ردع» این ردع خبر این است که اول آمده است. «ان النهی عن اتباع در قول خدای متعال کذا و کذا این ردع من الشارع عن کل سیره استقرت علی العمل بغیر العلم (مثل چه؟) کالعمل بخبر الثقة» عمل به خبر ثقه برای چه داریم می‌کنیم؟ برای کشف یک واقعیتی دیگر، اینجا عمل به غیر علم است چون خبر ثقه که علم نمی‌آورد، اما اینکه احیاء را عقلاء مملک می‌دانند، حیات را مملک می‌دانند، اینکه عمل به غیر علم نیست. پس این آیات آن سیره را ردع نمی‌کند.

«و أمّا فی غیرها من السیر العقلائیة» اما در غیر سیره‌ای که استقرت در عمل به غیر علم از سیره‌های عقلائیة، «کالسیره فی باب حیاة المباحات فتلك الأدله لیست رادعة عنها؛ لأن عمل العقلاء لیس عملاً بغیر العم کما کان فی عملهم بخبر الثقة» این عمل به غیر علم نیست همانطور که در عمل به غیر علم بود عمل کردنشان به خبر ثقه، این تشبیه برای منفی است نه برای نفی. «فلا یشمله النهی المذكور» پس این نهی مذکور شاملش نمی‌شود.

خب، حالا اینجا به خدمت شما عرض شود که، حالا حساب کنیم ببینیم که آیا در مورد استناد ما به خبر ثقه آیا این مشمول می‌شود نسبت به این آیات شریفه یا خیر؟

اینجا اگر ما بخواهیم اینطور بگوییم و اینطور بیان کنیم: بگوییم آقا عمل به خبر ثقه برای استنباط احکام شرعیه این در حقیقت برای این است که ما یقین داریم که شارع خبر ثقه را حجّت کرده است، اگر یقین کردیم که شارع خبر ثقه را حجّت کرده است از هر راهی، مثلاً از راه آیه نفر، آیه نبأ، آیه اذن و آیات دیگری که برای حجّیت خبر واحد به آن استدلال کرده اند. یا از سیره متشرّع و امثال اینها، یا از اجماع از هر راهی اگر کشف کردند که شارع عمل به خبر ثقه را حجّت قرار داده است، اگر این برای ما ثابت شد و قطعی شد دیگر اتّکاء به خبر ثقه برای استنباط احکام شرعیه عمل به غیر علم است؟ دیگر موضوعاً خارج می‌شود چون در حقیقت ما داریم استناد به آن علمان می‌کنیم که شارع این را حجّت کرده است.

س: آن ادله حکومت دارد بر این؟

ج: نه حکومت نیست، ورود است.

س: ...

ج: از محلّ نزاع خارج بودنش به چیست؟ یا به ورود است، یا به تخصّص است، همینطور که نمی‌شود بگوییم خارج است اما نه ورود است و نه تخصّص است. بالاخره یا ورود است یا تخصّص است. حتماً حکومت نیست.

س: سائل می‌گوید به سیره اعتماد کنید، مستشکل می‌گوید به سیره اعتماد کنید برای حجّیت خبر واحد...

ج: مستشکلی وجود ندارد.

س: این سیره رادع دارد، شما می‌فرمایید ما اصلاً استناد نمی‌کنیم به حجّیت خبر واحد.

ج: می‌گوییم در اینجا داریم توضیح می‌دهیم دیگر. می‌گوییم توجه داشته باشید که این از بحث خارج است اینجا اگر یقین کردید. بله اگر یقین نداشت باشید و بخواهید به همین بناء عقلاء فقط اتّکاء کنید این ممکن است مشمول این آیات بشود، اما ما اگر در خبر ثقه‌ای که در فقه به آن به او اعتماد و اتّکاء می‌کنیم و استنباط می‌کنیم این ادله دیگر داشته باشد این آیات شاملش نمی‌شود و نمی‌توانیم به این آیات تمسک کنیم و بگوییم خبر ثقه حجّت نیست. این آیات به درد کسی می‌خورد که آن ردع می‌کند و این باید بیاید جواب بدهد که او فقط بخواهد به سیره اعتماد کند.

«فاستکشاف الحکم الشرعی» این فاء توجه داشته باشید اول انسان به ذهنش می‌آید که این فاء جایگاهی

ندارد ولی با این توضیحی که می‌دهم فاء جا دارد. البته من توصیه می‌کنم یک مقداری این عبارات عوض بشود

برای اینکه یک مقداری برای کسی که بدون توجه باشد غلط اندازی بشود. «فاستکشاف» یعنی حالا که این سیر را گفتیم از عمل به غیر علم ردع می‌کند، چون این سیره، این آیات و اینها دارد از عمل به غیر علم، سیره‌هایی که بر عمل به غیر علم است دارد بحث می‌کند، کار فقهاء در فقه که استناد به خیر واحد می‌کنند مصداق این نیست چون عمل به غیر علم نمی‌کنند، آنجا عالمنده به حجیت خبر واحد در اثر ادله‌ای که اقامه می‌کنند بر حجیت خبر واحد. «فاستکشاف» این فاء ترفیع است. آنچه گفتیم این بود بنابراین «فاستکشاف حکم الشرعی استناداً الی قیام السیره لیس عملاً بغير علم و اعتماداً علی غیر علم؛ إذ مع الغض عن تلك الأدلة (یعنی آن آیات) قد یقطع بامضاء الشارع بملاحظة عدم ورود ردع آخر عنها و سکوته علیها، فهذا لیس عملاً بغير علم بلاشبهة (اینجا عمل به علم است چون علم برایش حاصل شده است) و قد یحرز الإمضاء لا قطعاً بل لظهور سکوته فی الإمضاء ظهوراً حالياً أو لوجه آخر ظنی (ولی) و هذا الوجه الظنی لا بدّ أن یثبت اعتباره فی الرتبة السابقة بدلیل قطعی أو بما یرجع الی دلیل قطعی، فیکون الاستناد و الاعتماد علی العلم لا الظن» آن وقت اعتماد بر علم خواهد بود نه بر مظنه «و یعدّ الدلیل علی اعتبار ذلك الوجه الظنی وارداً علی الأدلة الناهیه عن العمل بغير علم.» آن وقت شمرده می‌شود دلیل بر اعتبار ذلك الوجه الظنی، در آن وجه ظنی آن دلیل شمرده می‌شود وارد بر ادله ناهیه از عمل به غیر علم.

یک توضیحی اینجا بدهم؛ چون ورود فرقتش با تخصص چیست؟ بله بعنایه ... تخصص این است که تکویناً بدون اینکه لازم باشد شارع کاری بکند این شیء این فرد از موضوع در این ... خارج است. مثلاً شارع گفته است «العالم یجب اکرامه، خروج جاهل از این چیست؟ احتیاج به حرف شارع دارد؟ خب تکویناً خارج است. شارع فرموده است «الماء مطهر» خروج غیر ماء از این الماء مطهر چیست؟ تکوینی است، شارع کاری بکند لازم نیست. اما یک مواردی هست که بخواهد یک چیزی تکویناً خارج بشود تکویناً خارج است نه تعبداً احتیاج دارد که شارع یک حرفی بزند و یک جعلی بکند. گاهی شارع یک چیزی را از تحت یک چیزی خارج می‌کند اما تکویناً نه، با حرف شارع هم تکویناً خارج نمی‌شود.

مثلاً شارع می‌فرماید «یجب اکرام العالم» بعد می‌گوید «العالم الفاسق لیس بعالم» این خروج تکوینی پیدا می‌کند؟ نه. خب عالم فاسق هم عالم است، عالم یعنی چه؟ یعنی دارای علم، اینکه دارای علم هست، اما شارع به جای اینکه بگوید لا تکرّم العالم الفاسق می‌گوید این اصلاً عالم نیست، این می‌شود حکومت، البته حکومت تزریقی، یعنی به تعبّد می‌گوید این را عالم ندان و من عالمش نمی‌دانم اما تکویناً خارج نمی‌شود. این در حقیقت مثل تخصیص زدن است، یعنی با اینکه قبول دارم عالم است می‌گویم اکرامش نکن، مثل تخصیص. اینگونه

حکومت‌ها در حکم تخصیص است، لسانش لسان تخصیص نیست، لسان تفسیر است اما واقعهش چیست؟ واقعهش تخصیص است.

اما یک وقتی یک کاری می‌کند که تکویناً بعد از کار او داخل می‌شود یا خارج می‌شود، مثل اینکه در قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌گویید عقاب بدون بیان قبیح است، آن بیان یعنی چه؟ یعنی اعم از اینکه علم وجدانی پیدا کنی یا علم تعبّدی پیدا کنی. خب حالا اگر شارع آمد خبر ثقه را حجّت کرد الان دیگر بعد از این جعل حجّیت این علم تعبّدی واقعاً می‌شود یا نه؟ پس این وارد می‌شود بر قاعده قبح عقاب بلا بیان، چون بواسطه این کاری که شرع کرده است واقعاً لایبانی از بین می‌رود و بیان می‌شود، بعد از این کار شارع. حالا در مانحن فیه همینطور است.

شارع گفته است «لا تقف ما لیس لك به علم، اگر من دلیل قاطع پیدا کردند که خبر زراره حجّت است الان ما لیس لك به علم می‌شود خبر زراره.

س: ...

ج: علم پیدا کند.

س: ...

ج: تکویناً به حجّیت خبر این علم پیدا می‌کند.

س: ...

ج: همین، پس من پیروی غیر علم نکرده‌ام، من پیروی علم کردم چون عالم هستم به اینکه شارع می‌گوید این مظنه را عمل کن. اگر الان به این مظنه عمل می‌کنم عالم هستم به اینکه شارع به من گفته است به این مظنه عمل کن. پس من ... غیر علم نمی‌کنم. «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» ظنّی که من می‌دانم شارع گفته است یعنی من الحقّ، این الان می‌شود که شارع گفته است یعنی من الحقّ این.

پس بنابراین می‌فرمایند که: «و یعدّ الدلیل علی اعتبار ذلک الوجه الظنّی وارداً علی الأدلّة الناهیة عن العمل بغير علم. و بالجمله هذه الآلة إنّما تصلح للردع عن السیرة المستقرّة علی العمل بغير علم، لا غيرها من السیر العقلائیة» این فقط به درد چه می‌خورد؟ عمل به غیر علم می‌خورد، اما غیر این از سیره‌های عقلائی که آن عمل به غیر علم نیست، مثل باب حیازت، مثل باب احیاء یا مثل همین عمل به خبر واحد برای استنباط احکام شرعی‌ای که حجّیتش را در اصول اثبات کردیم قطعی شده است، اینها دیگر عمل به غیر علم نخواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.